

بازسازی مناظره لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان بر مبنای انتقادات سندل بر لیبرال دموکراسی

دکتر علی اصغر کاظمی * / دکتر حسن بوژمهرانی **

چکیده

متفکرانی چون چارلز تیلور، مایکل سندل، السدیر مکینتایر و مایکل والزر که «جماعت‌گرا» نامیده می‌شوند بر این اعتقادند که نگرش لیبرالی به فرد به مثابه سوژه‌ای خود بنیاد و ماهیتاً انتخابگر نمی‌تواند شأن ارتباطی و پیوندی فرد را با سنن و فرهنگ اجتماعی بدرستی فهم کند. ارائه تصویری مغشوش از نسبت فرد و جامعه باعث ضعف و نارسایی در تعریف ارزش‌های انسانی نظیر عدالت، آزادی، برابری و فضیلت‌های اخلاقی شده است. همچنین متفکران جماعت‌گرا ایده‌هایی نظیر مفهوم خود غیر زمینه‌مند، بی‌طرفی دولت، جهانشمول دانستن ارزش‌های لیبرال را مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، سندل ریشه زوال جمهوریت‌گرایی آمریکایی را در لیبرالیسم رویه‌مند به‌عنوان نتیجه طبیعی چنین ایده‌آل‌هایی جستجو می‌کند. در مقابل لیبرال‌ها هم تلاش کرده‌اند جواب شایسته‌ای ارائه کنند که منجر به بحث و نزاع آکادمیک بین این دو گروه شده است. این مباحثات ذیل مناظره جماعت‌گرایان و لیبرال‌ها تداوم یافته است. نوشتار حاضر به بازسازی انتقادات سندل بر لیبرالیسم اختصاص یافته است.

کلید واژه‌ها

لیبرالیسم حق محور، مناظره لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان، لیبرال دموکراسی، فرد غیرزمینه‌مند، بی‌طرفی دولت، جمهوریت‌گرایی روالمند

* عضو هیات علمی و استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

** دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

نقطه آغاز انتقادات جماعت‌گرایان از لیبرال‌ها، انتشار کتاب مهم «جان رولز»^۱ با عنوان «نظریه عدالت» است. متفکران برجسته‌ای همچون «مایکل سندل»^۲، «چارلز تیلور»^۳، «السدیر مکینتایر»^۴ و «مایکل والزر»^۵ که غالباً تحت عنوان جماعت‌گرایان از آنها نام برده می‌شود مباحث انتقادی فراوانی درباره مفروضات و ملزومات تئوری عدالت ارائه کرده‌اند. نکته جالب توجه اینجاست که معمولاً خود این نظریه‌پردازان به اینکه به چنین عنوانی متصف شوند رغبت نداشته و این عنوان عمدتاً از سوی طیف مقابل برای توصیف دغدغه‌های آنها به کار می‌رود. البته عناوین دیگری همچون نوفضیلت‌گرایی، نوارسطویی، زمینه‌گرایان معرفتی و نوهنگلی نیز بر برخی یا همه آنها نیز اطلاق می‌گردد.

علی‌رغم اشتراکات زیاد بین متفکران جماعت‌گرا معمولاً روش مواجهه و نوع طرح مسأله آنها با همدیگر تفاوت‌هایی دارد. آنها نگرش‌های متفاوتی به مدرنیته دارند. از یکسو، ما با کسانی همچون مایکل سندل و السدیر مکینتایر - که عمدتاً از ارسطو الهام می‌گیرند - مواجهیم که تحت ایده «سیاست خیر مشترک»^۶ تکثرگرایی لیبرال را رد می‌کنند و از سوی دیگر با کسانی همچون چارلز تیلور و مایکل والزر که - علی‌رغم نقد پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی لیبرالیسم - می‌کوشند دستاوردهای سیاسی لیبرالیسم را در حوزه حقوق و تکثرگرایی با برخی ایده‌های جماعت‌گرایی ادغام کنند.

در این نوشتار ابتدا نگرش‌های اساسی جماعت‌گرایان، نوع تلقی‌شان از فرد، جامعه، سیاست و نحوه تعامل بین این سه واقعیت مورد اشاره قرار گرفته و سپس، نگرش‌های اساسی لیبرال‌ها به مؤلفه‌های فوق، مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. پس از این مرحله نظریات سندل و رولز به‌عنوان دو نماینده برجسته جماعت‌گرایی و لیبرالیسم ارائه خواهد شد. بدین‌صورت که پس از معرفی ویژگی‌های مهم لیبرالیسم رولزی انتقادات سندل در دو بعد نظری و عملی و بر مبنای دو کتاب مهم «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت»^۷ و «ناخرسندی‌های دموکراسی»^۸ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱- John Rawls

۲- Michael Sandel

۳- Charles Taylor

۴- Alasdair Macintyre

۵- Michael Walzer

۶- Common Good Politics

۷- Liberalism and Limits of Justice

۸- Democracy's Discontent

گفتار اول: ایده‌های اساسی جماعت‌گرایان

برای جماعت‌گرایی تعاریف گوناگونی ارائه شده است؛ برخی اولویت بخشی به سیاست جماعت‌گرایی را معادل طرد بی‌طرفی دولتی و لزوم اتخاذ رویکردی تحت عنوان «سیاست عامه»^۱ یا «سیاست هویت»^۲ توسط سیاستمداران می‌دانند. برخی با موضوعیت بخشی به تلقی جماعت‌گرایان از سرشت جمع‌گرای انسان بر خصلت فرهنگی-اجتماعی فرد تأکید می‌کنند. برخی نیز نوع تلقی از فرد را مبنای شروع قرار می‌دهند و خود انسانی را بصورت «روایی»^۳ یا «تفسیری»^۴ در نظر می‌گیرند. بر این اساس از نظر سندل جماعت‌گرایی عبارت است از: «برخلاف نگرش لیبرالی، خود بر اهداف مقدم نیست بلکه از آنها تشکیل شده است و در بسیاری موارد نمی‌توان بین «من» و «اهداف من» تمییز داد. لاقلاً بخش مهمی از خود، از اهدافی تشکیل شده است که ما انتخاب نمی‌کنیم بلکه به‌علت قرار گرفتن در بافت‌های اجتماعی مشترک، آنها را تفسیر می‌کنیم و نمی‌توان خود را فارغ از اهداف و غیایاتش تصور کرد» (Sandel, ۱۹۸۲: ۱۵۲-۱۵۴).

نحوه تعامل فرد با جامعه را می‌توان نقطه آغاز منازعه دانست. برای جماعت‌گرایان سؤال در مورد زندگی خوب مستلزم این است که کشف کنیم واقعاً که هستیم؟ خودشناسی محصول تفسیر است و تفسیر در جامعه و به‌صورت دسته جمعی و در خلاء و به‌طور فردی شکل نمی‌گیرد. در حالی که از نظر لیبرال‌ها خودشناسی محصول انتخاب‌های آزادانه فرد می‌باشد. از نظر جماعت‌گرایان ارزش‌های اجتماعی صرفاً مورد تایید اعضای جامعه قرار نمی‌گیرد بلکه هویت آنان را نیز تعریف می‌کند. جماعت‌گرایان تأکید زیادی بر وارد کردن وابستگی‌ها و تعلقات افراد در مقام تعریف خود هستند و تلقی‌شان از فرد انضمامی‌تر از لیبرال‌ها می‌باشد. «تشکیل یک جامعه چیزی بیش از گرد هم آمدن گروهی از انسان‌ها و حتی چیزی بیش از وجود یک سلسله شرایط قانونی برای افراد و شهروندی آن‌ها در آن جامعه است، بلکه این که فرد بتواند شهروند یک جامعه محسوب شود نیازمند یک سلسله عادات، اخلاقیات و خصوصیات و بر عهده گرفتن یک سلسله نقش‌ها، موقعیت‌ها و جایگاه‌هایی است که از میان آنها می‌توان به نگرانی کل جامعه را داشتن و به فکر آن بودن و نیز توجه به خیر عمومی اشاره کرد» (Ibid, ۱۵۰).

۱- Public Politics
۲- Identity Politics
۳- Narrative
۴- Interpretive

گرچه آنها جبریت ساختارها و مناسبات اجتماعی بر رفتار و نگرش آدمی اعتقادی را رد کرده و معتقدند که مرزهای خود باز است و هویت وی همان‌گونه که از فرهنگ و مناسبات اجتماعی شکل می‌پذیرد فاعلیت فرد نیز توان تصرف و باز تفسیر قواعد و هنجارهای کلاسیک را دارد.

اگر جامعه از نظر لیبرال‌ها میدان منافع مشترک است که درون آن باید به تقسیم منافع و بهره‌مندی‌های اجتماعی پرداخت از نظر جماعت‌گرایان جامعه نقطه ارشمیدوسی برای شکل‌گیری مبنایی‌ترین امر یعنی هویت مشترک می‌باشد و تعهد برای حفظ هویت اجتماعی مشترک نقطه آغاز نظریه پردازی محسوب می‌شود (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۹). لیبرالیسم اصالت را به اولویت حقوق و آزادی افراد برای سهم شدن از امکانات و خیرهای اجتماعی می‌دهد. در اندیشه لیبرال تجمع مردم در یک محدوده جغرافیایی برای تشکیل جامعه کفایت می‌کند؛ در حالی که مطابق اندیشه جماعت‌گرایی استقرار خیر و هویت مشترک شرط اصلی برخورداری از یک اجتماع انسانی است و از این‌رو جماعت‌گرایان را «امت‌گرایان» نیز خوانده‌اند. از نظر آنان احساس تعلق به کلیت اجتماعی مهم‌تر از هر فعالیت اجتماعی می‌باشد (همان: ۳۸-۱۹) و معتقدند لیبرالیسم به‌خاطر نادیده گرفتن نهفتگی هویت انسان در درون سنت‌های تاریخی واجتماعی نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای سؤالات و دغدغه‌های ذیل تدارک ببیند.

سؤالاتی نظیر اینکه «آیا در حالی که سایر شهروندان دچار فقر شده باشند، فرد می‌تواند در مدل مطلوب زندگی خود تجملات و ولخرجی را در اولویت قرار دهد؟»، «اگر برای دفاع از کشور در برابر تهاجم بیگانه فراخوانده شدیم، آیا می‌توانیم از آن به بهانه این که با مدل زندگی من تناسبی ندارد، سرپیچی کنیم؟»، «آیا توسل به منفعت فردی برای توجیه دفاع از کشور مؤثر و کارگشاست؟»، «وظایف ما در قبال طبیعت و یا سایر موجوداتی که در زندگی زندگی می‌کنند چیست؟»، «آیا اگر در قبال طبیعت وظیفه‌ای داریم، از آن جهت است که حفظ و بقای آن به نفع ماست؟»، «در برابر نسل‌های آینده بشر چه تکلیفی داریم؟»، «در قبال روند تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای سیاسی تا کجا مسوول هستیم؛ آیا صرفاً تا جایی که منافع و مصالح فردی ما را تأمین کند؟»، «آیا اصرار به پیگیری منافع فردی می‌تواند مخاطرات احتمالی سر راه «سرنوشت جمعی» را رفع و جبران کند؟».

می‌توان وجه اشتراک انتقادات فیلسوفان جماعت‌گرا را به‌طور معین و مشخص در چهار

محور زیر خلاصه کرد:

الف) طرز تلقی لیبرالی از فرد

فرد مورد نظر نگرش لیبرال فارغ و منتزع از هر خصلت و تعهد تاریخی و اجتماعی هویتی پیشینی دارد و «تفسیری غیرزمینه‌مند از فرد» ارائه می‌کند که از نظر جماعت‌گرایان منجر به شکل‌گیری نگرش ابزاری به مناسبات و سنت‌های اجتماعی منتهی می‌شود؛ در حالی که این امور به‌عنوان افق‌های هویتی فراروی فرد عمل می‌کنند. لیبرال‌ها فردیت فرد را امری ایستا و «از پیش تعیین شده» در نظر می‌گیرند. ولی از نظر جماعت‌گرایان، شکل‌گیری فرد یک پروسه دائمی و بی‌پایان هست. فردیت امری سیال و متکی به زمینه تاریخی و اجتماعی است. تفکیک فرد از جامعه و فرض تقابل دائمی و قطعی بین آن دو از حیث تجربه تاریخی و از لحاظ معرفت‌شناختی قابل دفاع نمی‌باشد (Abbey, ۲۰۰۷: ۱۰۶).

در رابطه با تفاوت نگرش لیبرالی و جماعت‌گرا به فرد می‌توان به تفاوت نگرش تفسیری یا نگرش انتخابی اشاره کرد. تاکید جماعت‌گرایان بر هویت تفسیری فرد را باید نقطه مقابل تاکید لیبرال‌ها بر هویت انتخابی ماهیت فرد به‌شمار آورد. رابطه خود با اهدافش رابطه‌ای تفسیری است نه انتخابی. از نظر جماعت‌گرایان ارزش‌های اجتماعی صرفاً مورد تایید اعضای جامعه قرار نمی‌گیرد بلکه هویت آنان را نیز تعریف می‌کند. جماعت‌گرایان تاکید زیادی بر وارد کردن وابستگی‌ها و تعلقات اجتماعی در مقام تعریف خود دارند. آنان معتقدند که ما وابستگی‌ها را نه انتخاب می‌کنیم و نه رد می‌کنیم بلکه صرفاً خود را درگیر آنها می‌یابیم» (Sandel, ۱۹۸۲: ۱۶۰).

ب) مخالفت با نگرش لیبرالی به جامعه

به‌خاطر اهمیت و گستردگی منازعه بر سر رابطه فرد و جامعه ضرورت دارد به‌طور جداگانه در مورد نگرش لیبرال‌ها به جامعه صحبت شود. از نظر جماعت‌گرایان فقط با تلقی ارزش‌های اجتماعی به‌عنوان «افق‌های معتبر که هدف‌های ما را تعیین می‌کنند» می‌توانیم این برنامه‌ها را به‌دست آوریم (Taylor, ۱۹۸۵: ۱۵۷-۱۵۸). اما لیبرال‌ها تاکید می‌کنند که ما توان آن را داریم که خود را از هر عمل اجتماعی خاص رها کنیم. هیچ برنامه‌ای توسط جامعه برای ما تعیین نمی‌شود و هیچ یک از کنش‌های اجتماعی ما انسان‌ها، اعتباری فراتر از قضاوت فردی احتمالی ندارد و هیچ‌چیز قبل از قضاوت ما اعتباری ندارد. اصطلاحاً چنین بینشی به رابطه فرد و جامعه را بینش اتمیستی می‌نامند.

جماعت‌گرایان با اولویت بخشیدن به زندگی و نقش‌های اجتماعی فرد، قبل از ورود به حوزه

حقوق فردی موضوع هویت را محل بحث قرار می‌دهند. از نظر اینها تقابل قطعی و مسلّم موجود بین فرد و جامعه در اندیشه لیبرال یکی از جزئیتهای نادرستی است که امکان ارائه تصویر واقعی از فرد و حقوق فردی را از بین برده است. هویت فرد از آن جهت که وابسته به فرد می‌باشد از حوزه دخالت و حضور دیگران بدور است. ولی لیبرال‌ها در مقابل معتقدند که حوزه عمومی چیزی جز افراد تفرد یافته نمی‌باشد. چه در حوزه فردی و چه در حوزه عمومی «حق» مبنای مواجهه با فرد دانسته می‌شود. افراد انسانی موجوداتی‌اند که حامل و دارنده حقوق ذاتی می‌باشند. هویت فردی در چارچوب انتخاب‌های متنوع و آزاد فرد شکل می‌گیرد و لذا به یک معنا می‌توان گفت که مقوله «هویت»^۱ دغدغه نظریه‌پردازان لیبرال نمی‌باشد و تمرکز بر حقوق و آزادی‌های فردی را فرمول تدوین و تنظیم مناسبات اجتماعی می‌دانند؛ در حالی که از نظر جماعت‌گرایان «شکل‌گیری هویت خودمختار و خودشکوفای فردی نیازمند ماتریس اجتماعی می‌باشد» (Ibid, ۲۰۹).

یکی از اشکالات جماعت‌گرایان بر لیبرالیسم معاصر این است که اموری همچون جامعه، سنت و حتی سیاست را امور «بیرونی» و «ذیل» شخصیت و حقوق فرد قرار می‌دهند که باعث می‌شود کشش و تعلق عاطفی برای جدی گرفتن و پرداختن بدان‌ها در شهروندان به مرور زمان تضعیف شود. افراد بدون اصالت دادن به مناسبات و نظم جا افتاده جامعه نمی‌توانند به‌طور پایدار از حقوق خود بهره‌مند باشند. حقوق و آزادی‌های فردی زمانی به‌طور کارآمدتری تحقق می‌یابند که خصلت اجتماعی داشته باشند. فرد در درون جامعه می‌تواند خودش را پیدا کند و تقویت و تثبیت جامعه می‌تواند به تثبیت و تعمیق موقعیت فرد کمک کند. محور زندگی ما به‌عنوان اشخاص، حفظ جامعه است. هر یک از ما باید «دیگریت» سایر اشخاص را بپذیرد. انسان‌ها فقط در ارتباط با دیگرانی از نوع خود، یعنی تنها در جامعه می‌توانند شخص شوند.

به‌خاطر تضعیف احساس تعلق به جامعه در تلقی اتمیستی و اتخاذ نگرش ابزاری به روابط اجتماعی زمینه تملک و سیطره بر دیگران فراهم می‌شود که از نظر جماعت‌گرایان نتیجه این وضعیت سرکوب‌گری است که از ثبات و دوام و استحکام مناسبی برخوردار نخواهد بود. از این رو در مناسبات لرزان نمی‌توان از حفظ حقوق افراد سخن گفت. مسیر حقوق فردی از معبر تعهدات مدنی می‌گذرد. تحقق آرمان‌های سیاسی مدرن نظیر دموکراسی، روبه‌های توزیع منابع

۱- Identity

و خیرهای اجتماعی نیازمند شهروندانی است که احساس تعلق عمیقی بهم‌دیگر و سرنوشت هم داشته باشند. این امر به معنای جدی گرفتن مقوله‌ای به نام فرهنگ عمومی می‌باشد؛ چون احساس گسترده و وابستگی نمی‌تواند بدون حداقلی از همگرایی در داورهای ارزشی به دست آید (Ibid, ۱۱۰-۱۱۱).

در همین رابطه باید اشاره کرد که بحث بر سر تعریف نقطه ارض‌میدوسی حوزه خصوصی و حوزه عمومی از منازعات عمده لیبرالیسم معاصر و جماعت‌گرایی می‌باشد. جماعت‌گرایان معتقدند که بر هم خوردن توازن بین حریم خصوصی و حریم عمومی در لیبرالیسم معاصر مشکلات خاصی در سیاست‌گذاری‌های عمومی ایجاد کرده است. جماعت‌گرایان بر این نکته توافق نظر دارند که راه دفاع از حقوق و آزادی فردی بسط مداوم و پیوسته محدوده حریم و حقوق فردی نمی‌باشد؛ این رویه اتفاقاً می‌تواند زمینه نقض حقوق افراد را به گونه‌ای دیگر فراهم سازد و نباید اموری نظیر رقابت‌های سیاسی و اقتصادی را که ماهیتی آشکارا عمومی دارند به حوزه ترجیحات و سلائق فردی ملحق کرد.

ج) مخالفت با رویکرد جهانشمول لیبرال

متفکران نهضت روشنگری قرن هجدهم به‌عنوان منشأ و مبدأ شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر در صدد ارائه معیارهای مستحکم و باثبات هنجاری جهان شمول بودند و معتقد بودند که با توسل به روش‌های تحلیل علمی در هر حوزه‌ای «دانش ناب و عینی» را می‌توان به دست آورد. چنین تصور می‌شد که فهم رایج متفکران نهضت روشنگری از عقلانیت، آزادی، حقوق بشر و برابری افراد یگانه فهم حقیقی و یا حداقل بهترین فهم‌ها می‌باشد که می‌تواند مورد پذیرش فرهنگ‌های غیرغربی نیز باشد. متفکران لیبرال معتقد بودند که قرائت لیبرالی از انسان، جامعه، اخلاق و سعادت انسانی بهترین الگوی قابل اعتماد و اتکاء می‌باشد، اما تحولات نظری و پراتیک دویست سال گذشته به غلبه نگرش انضمامی و مقید به ارزش‌ها و آرمان‌های لیبرالیسم منجر شد. در طی دو دهه اخیر فیلسوفان جماعت‌گرا متأثر از چرخش‌های معرفت‌شناسی معاصر نظریات سیاسی و اجتماعی نظیر اندیشه‌های لیبرالی را محصول پراتیک جمعی جوامع مدرن غربی و محدود و مقید به تجربه خاص غرب می‌دانند که براحتی در فرهنگ‌های دیگر قابل تکرار و تقلید نیست.

این دعوت به درک و فهم آن چه در جوامع خاص می‌گذرد و تکیه بر فهم و تفسیر ما از

واقعیات اجتماعی به جای تکیه بر اصول و یافته‌های فلسفی و انتزاعی راجع به انسان، عدالت، خیر، جامعه مطلوب، جوهره را رویکرد هرمنوتیکی به سیاست نیز نامیده‌اند که در مقابل رویکرد انتزاعی و تجریدی به سیاست قرار می‌گیرد. رویکردی که می‌کوشد نظریه‌پردازی سیاسی را مبتنی بر استنتاجات عقلی یا اصول و پایه‌های فلسفی و ارزشی عام و یا توافقات و قراردادهای یک وضعیت فرضی، توجیه و مستدل سازد. برخلاف آن، رویکرد هرمنوتیکی بر عنصر فهم و تفسیر و درک آدمیان از مقولات سیاسی و اجتماعی تکیه می‌کنند و نفس این درک‌ها و تفسیرها را بی آنکه برخوردار از پشتوانه استدلالی و فلسفی و اصول انتزاعی باشد، معتبر می‌شمارند و مبنای نظریه‌پردازی سیاسی قرار می‌دهند (Ibid, ۱-۲).

د) مخالفت با بی‌طرفی دولت

جماعت‌گرایان با بی‌طرفی حکومت مخالفند. آنها معتقدند که «سیاست خیرعامه» را باید جایگزین آن نمود. آئین زندگی جامعه به مبنای رده‌بندی عمومی معانی خیر تبدیل می‌شود. میزان اهمیت ترجیحات و پسندهای فرد بستگی به میزان انطباق و مشارکت او در خیرعامه دارد. لذا تعقیب اهداف مشترکی که آئین زندگی جامعه را تعریف می‌کنند با شرط بی‌طرفی حاصل نمی‌شود. حکومت جماعت‌گرا می‌تواند مردم را به اتخاذ مفاهیم خیر منطبق با آیین زندگی جامعه ترغیب و تشویق نموده و از اتخاذ مفاهیم مخالف با آن نهی نماید. از این جهت حکومت مدنظر جماعت‌گرایان را می‌بایست «حکومت کمال‌گرا»^۱ دانست که یک رده‌بندی عمومی از ارزش آیین‌های مختلف زندگی ارائه می‌کند (Kymlicka, ۱۹۹۰: ۲۲۰-۲۲۲).

الگوی سیاسی لیبرال‌ها اصطلاحاً «جمهوری رویه‌مند»^۲ خوانده می‌شود که در آن حکومت فارغ از غایات و اهداف است و نقش داوری برای خود بین منازعات اخلاقی و فرهنگی قائل نیست و صرفاً متعهد به یک سیری از روندها و روال‌های اصطلاحاً «عادلانه و بجا» ست. روندهایی که بر محور حفظ حقوق افراد تعریف شده‌اند. جماعت‌گرایان در برابر بی‌طرفی سیاسی لیبرال‌ها مدافع «کمال‌گرایی سیاسی»^۳ می‌باشند و به جای بی‌طرفی بر تساهل تأکید می‌ورزند تا از خلال تعامل هویت‌های متکثر فرایند ارزیابی درونمایه‌های چارچوب‌های فرهنگی مفیدتر و نتیجه بخش‌تر پیش رود.

۱- Perfectionist State

۲- Procedural Republicanism

۳- Political Perfectionism

منزعه بر سببی طرفی صورت دیگری نیز دارد. مطابق صورت اول لیبرال‌ها مدعی بی‌طرفی و جماعت‌گرایان مدعی کمال‌گرایی شناخته می‌شوند. در صورت‌بندی جدید اتفاقاً منازعه بر سر این امر صورت می‌گیرد که بی‌طرفی ارزشی عملاً در هیچ سیستم مدیریت کلان اجتماعی که دائماً نیازمند برآورد، تصمیم‌سازی و داوری بین نگرش‌های متنوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است اتفاق نمی‌افتد. لذا ایده بی‌طرفی دولت عملاً افسانه‌ای بیشتر نیست و تأکید بر بی‌طرفی دولت به صورت پوشش و نقابی بر جهت‌گیری‌های هنجاری گریز ناپذیر دولت‌های لیبرال عمل می‌کند.

گفتار دوم: ویژگی‌های لیبرالیسم معاصر (لیبرالیسم رولزی)

شاید بتوان مهم‌ترین عنصر اندیشه لیبرال را تأکید و اصرار بر آرمان خودمختاری فردی دانست؛ آرمانی که در آن فرد، اصلی‌ترین و مبنایی‌ترین واقعیت زیست جمعی و انسانی است و به‌طور مستقل از جامعه و مقدم بر آن واجد شخصیت و حقوق التزام‌آور برای دیگران است (Kekes, ۱۹۹۷: ۱۵). همان‌طور که اشاره شد، تلقی مرسوم از فرد در اندیشه لیبرال ریشه در جهان‌بینی مدرن دارد. مطابق این نگرش، ذهن فرد به‌طور مستقل و غیر زمینه‌مندی می‌تواند در باب دعاوی اخلاقی و معرفتی، داوری شایسته کند. محوریت یافتن فرد در حوزه نظری به مرجعیت وی در حوزه کنش سیاسی و اجتماعی منجر شده است.

اگر بین متفکران درباره بنیانگذاران نخستین لیبرالیسم اختلاف نظر باشد همگی بدون استثناء توماس هابز و جان لاک را از پیشقراولان لیبرالیسم محسوب می‌کنند (گری، ۱۳۸۴: ۴۴-۳۱). ولی به‌طور کلی دو قرائت از لیبرالیسم ارائه شده است: لیبرالیسم منفعت‌گرا و لیبرالیسم وظیفه‌گرا. مهم‌ترین نمایندگان قرائت نخست، هیوم، بنتام و میل و مهم‌ترین نماینده قرائت دوم کانت است. از طریق دو رهیافت فوق تأثیر بنیانگذاران به فیلسوفان سده بیستم منتقل شد. هر چند هر دو رهیافت به نوعی نظم لیبرال منتهی می‌شود، ولی نگرش متفاوت آنها به جامعه و اخلاق، سبب تجویز شیوه‌های کاملاً متمایزی در حوزه‌های اجتماع شده است. در سال‌های اخیر، چنین به‌نظر می‌رسد متفکران برجسته لیبرال نظیر رولز و نوزیک متأثر از نگرش کانتی هستند و جرح و تعدیل‌هایی در نحوه تقریر کانت از مقولاتی نظیر فرد، حقوق فردی، و اجتماع، به‌منظور انطباق با اقتضانات سیاست پیچیده و متکثر معاصر انجام داده‌اند. سه شاخصه اصلی لیبرالیسم معاصر -

یعنی «اولویت حق بر خیر»^۱، «بی‌طرفی دولت»^۲، و «تفسیر جهانشمول از آرمان‌های لیبرال»^۳ - ریشه در چنین تلقی از مقوله فرد و حقوق فردی دارد.

نماینده مشهور لیبرالیسم معاصر جان رولز می‌باشد که خود را وامدار سنت اخلاقی کانت می‌داند. نقطه عزیمت انسان‌شناسانه لیبرالیسم معاصر را که توسط رولز نمایندگی می‌شود، می‌توان به‌طور فشرده در چند بند ارائه کرد که عبارتند از:

۱- هر فرد انسانی دارای «سیستم امیال و اهداف»^۴ خاص خود است و از حیث معرفتی نمی‌توان یکی از این سیستم‌ها را بر سایرین ترجیح داد چرا که هر فردی مطابق امیال و خواسته‌های خودش، یکی را بر دیگری به‌طور دلخواهی، خود سرانه و محاسبه‌گرانه ترجیح می‌دهد لذا از لحاظ معرفتی و اخلاقی نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. آزادی انتخاب فردی مهم‌ترین ارزش است (Rawls, ۱۹۹۹: ۳۹۲-۳۹۴).

۲- از آنجا که مطابق بند اول هیچ‌الگوی زندگی بر الگوی دیگری ترجیح ندارد لذا افراد از لحاظ میزان آزادی برابری و (برابری یکسان آزادی تمام افراد آزاد) و آزادی هیچ‌کس بر آزادی سایرین ترجیحی ندارد چرا که در این صورت ما شاهد سلب آزادی از عده‌ای خواهیم بود. در حالی که باید پذیرفت که هر فرد میزانی نقض‌ناپذیر، «تخلف‌ناپذیر»^۵ و غیرقابل اغماض از «حقوق و آزادی‌های بنیادین» دارد که هیچ چیزی مانند رفاه، کارآمدی نمی‌تواند و نباید آن را نادیده بگیرد (Ibid, ۴۱، ۱۸۵).

۳- پس تمام افراد سوای از اینکه محتوای امیال و اهدافشان چیست بشرطی که حقوق و آزادی‌های دیگران را رعایت کنند حق دارند که مدل مطلوب زندگی‌شان را پیگیری کنند و تلاش برای ممانعت افراد از مدل زندگی‌شان در حقیقت نقض آزادی و حقوق بنیادین آنان است. برخورد و مواجهه نهادهای اجتماعی با افراد جامعه براساس مدل زندگی و اهدافی که پیگیری می‌کنند در حقیقت به معنای نفی کرامت انسان است چرا که این نگاه افراد را به مثابه ابزار و وسیله‌ای در خدمت اهداف آن نهاد می‌داند (Sandel, ۱۹۸۲: ۷-۹)؛ در حالی که به‌نظر رولز اهمیت فرد از اهدافی که برمی‌گزیند بیش‌تر و بالاتر است. البته نباید از نظر دور داشت که

۱- Priority of Rights over Goods

۲- Neutrality of State

۳- Universalistic Interpretation of Liberal Ideals

۴- System of Desires and Ends

۵- Unavoidable

مراد متفکرین لیبرال مانند رولز از به رسمیت شناخت تفاسیر متنوع از خیر، تفاسیری است که مستلزم نفی، نقض و یا تجاوز به حقوق و آزادی سایر افراد نمی‌باشد چون در غیر این صورت پذیرفتن و به رسمیت شناختن چنین مدل‌هایی از زندگی و تفاسیری از خیر چیزی غیر از موافقت با نقض و تجاوز به آزادی و حقوق دیگران نیست.

۴- مطلب اساسی و مهمی که در این قسمت باید درباره آن بحث کرد نوعی نگرش به جامعه است. آنچه که در یک جامعه انسانی شاهد آن هستیم حضور تعداد زیادی از افراد انسانی با اهداف و غایات مخصوص به خودشان است که هر فردی سعی دارد در بستر امکانات موجود در جامعه مدل زندگی خودش را پیگیری کند. انسان‌ها برای تحقق چنین امری، یکسری هنجارها، قوانین قواعد و نهادهایی را تدوین و طراحی می‌کنند تا بتوانند از مجرای آنها روابط انسانی را سامان بخشند. منظور از یک جامعه بسامان جامعه‌ای است که در آن، هر فرد انسانی می‌تواند آزادانه و در چارچوب یکسری حقوق مدل زندگی خودش را تا جایی که به آزادی و حقوق سایرین لطمه‌ای وارد نسازد، پیگیری کند. اهمیت تنظیم مناسبات و روابط انسانی زمانی مضاعف می‌شود که توجه داشته باشیم یکی از جدی‌ترین واقعیت‌های هر جامعه انسانی کمبود و محدودیت در فرصت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی، منابع، ثروت طبیعی و... است که به‌خاطر وجود انگیزه‌های خودخواهانه در افراد منشا رقابت و تضاد برای تصاحب و یا دسترسی بیشتر به خیرهای فوق می‌باشد. لذا هر کس شدیداً مراقب سهم خود (بهره خود) از امکانات موجود اجتماعی است و به‌خاطر اینکه افراد بشر سعی می‌کنند بهتر و بیشتر مدل مطلوب زندگی‌شان را تحقق بخشند برای کسب بهره بیشتر از امکانات اجتماعی تلاش می‌کنند (Rawls, ۱۹۹۹: ۱۳).

گفتار سوم: بازسازی ایده‌های انتقادی سندل بر لیبرالیسم معاصر

الف) انتقادات مفهومی - نظری

در ابتدا باید اشاره کرد که سندل انتقاداتش را بر نظریه عدالت جان رولز - به‌عنوان مشهورترین نماینده و مرجع لیبرالیسم - متمرکز کرده است. از نظر وی بینش بسیاری از متفکران لیبرال علی‌رغم تنوع دیدگاه‌ها به‌خاطر تعلق خاطر عمیق به تلقی کانتی از خودمختاری فردی شباهت‌های زیادی بهم دارند. در این میان جان رولز صراحتاً وفاداری خود را به انسان‌شناسی کانتی اظهار داشته و صرفاً تلاش می‌کند به تعبیر خودش چهره‌ای انسانی‌تر

و تجربی‌تر از آن ترسیم کند (Ibid, ۱۱-۱۳).

سندل ذکر می‌کند که رولز انسان را با دو ویژگی توصیف می‌کند: ویژگی اول، شان و شخصیت مالکیتی فرد است؛ بدین صورت که، رولز با این ادعا که فرد در حقیقت وراثت‌ورای امیال و اهدافش مالک آنهاست؛ از این ایده برای توجیه و جا انداختن جدایی فرد از اهدافش استفاده می‌کند و ویژگی دیگر فرد از نظر رولز، طبیعت انتخاب‌کنندگی وی است؛ بدین معنا که فرد اهدافش را انتخاب می‌کند که همچنین نمی‌توان و نباید از طریق این انتخاب‌ها فرد را تعریف یا مورد قضاوت قرار داد. وی مدعی است که این نوع نگرش به فرد صرفاً ناظر به موضوع و اصل علائق و امیال بشر است و چیزی در باب محتوای اهداف و امیال بشری بما نمی‌گوید.

سندل در نقد مفهوم - انسان مالک - اشاره می‌کند که این مفهوم، بر فرضیه بنیادین جدا انگاری فرد از اهدافش مبتنی است تا بتواند مدعی «حفظ تمامیت فرد»^۱ شود (Sandel, ۱۹۸۲: ۲۲)؛ البته او اشاره می‌کند که این مفهوم از مالکیت دچار ابهام و آشفتگی است و «فرد را بصورت محدود نحیف و ناتوان»^۲ تصویر می‌کند. خلاصه‌نظر سندل به شرح زیر است:

لازمه‌نظر رولز این است که انسان هر چیزی را در مجموعه اهداف، امیال و حتی دارایی‌ها از دست بدهد باز هم خودش خواهد ماند. این امر مستلزم نوعی «خودشناسی»^۳ است بدین معنی که فرد مطلقاً براساس اهداف و غایاتش قابل تعریف و تعیین نیست تا بین «من» و «مال من» مرز و حائل برقرار شود. در حالی که به‌نظر می‌رسد یکسان گرفتن فاصله تمام امیال و اهداف از فرد بسیاری از امور را نتواند توجیه کند چرا که یکسری اهداف و علائق در مقایسه با سایر اهداف و علائق فاصله کمتری را با شخص دارند و حتی می‌توان مدعی شد که در مواردی برخی خواسته‌ها نقش مرکزی و محوری در مجموعه خواسته‌ها پیدا می‌کنند به‌طوری که چنین خواست و علاقه‌ای به‌عنوان ملاحظه‌ای اساسی بر تمام اعمال و اندیشه‌های فرد سایه می‌افکند. بر این اساس می‌توان گفت چنین امری که قبلاً بصورت یک علاقه مانند سایر علائق در من وجود داشت الان به امری تبدیل شده که نمی‌توان براحتی گفت من مالک آن هستم بلکه به‌نظر می‌رسد که از جهاتی مملوک آن شده‌ام و می‌توان هویت فرد را با این تعلق مبنایی‌اش

۱- Continuity of Self

۲- Disempowerment of Self

۳- Self Knowledge

توضیح داد (Ibid, ۵۶).

از نظر سندل بی‌توجهی رولز به‌وجود نظام سلسله‌مراتبی بین اهداف و امیال به نوعی انتقاد رولز به نفع‌گرایان را متوجه خود وی می‌سازد؛ چرا که به‌نظر رولز نفع‌گرایان تمایز بین اشخاص را جدی نمی‌گیرند. (Ibid, ۶۰-۶۱). سندل رولز را هم در طیف نفع‌گرایان قرار می‌دهد و چنین می‌نویسد: ناکامی فایده‌گرایان در جدی گرفتن تفاوت‌های فردی نشانه ناکامی بزرگتر آنها در جدی گرفتن تفاوت‌های کیفی ارزش (و اهمیت) میان مراتب مختلف امیال می‌باشد؛ و این ناکامی ریشه در تبیین نادرست از «خیر» دارد. در این زمینه هواداران عدالت به منزله بی‌طرفی نیز دچار چنین تحلیل نادرستی‌اند (سندل، ۱۳۷۶: ۲۶۷-۲۶۶).

از نظر رولز پاسخ به سوال «من کیستم؟» پیشاپیش داده شده است و از طریق نوع اهدافی که فرد دنبال می‌کند نباید بدین سوال پاسخ داد و علی‌القاعده تنها سوالی که باقی می‌ماند این است که من چه اهدافی را برگزیده‌ام؟ (Ibid, ۱۵۶). این نگرش بدین معناست که تداوم و یکپارچگی فرد بدون هیچ مساله‌ای و به‌طور مطلق - یعنی بصورت فرا زمانی و فرا مکانی - تضمین شده است به‌طوری که هر گونه تغییر و تحول در سلسله مراتب اهداف و دلبستگی‌ها هویت من را به‌عنوان یک شخص زیر سوال نمی‌برد، چون هیچ‌یک از این دلبستگی‌ها هر قدر هم که عمیق باشند هویت مرا درگیر نمی‌کنند که بخواهم با آنها هویتم را شکل بدهم (Ibid, ۱۵۹).

از نظر سندل چنین تعریف و نگرشی درباره شخص عملاً وی را به یک حقیقت متافیزیکی تبدیل می‌کند که مطلقاً از امورات این جهان، متاثر نیست که با مبنا قرار دادن اهداف و علائق فرد نمی‌توان وی را شناخت. لذا نمی‌شود به هیچ عنوان در مورد خود شخص قضاوت کرد و این منجر به نوعی ایده‌آلیسم می‌شود که در عرصه عمل در دفاع از فرد ناتوان است (Ibid, ۶۰). سندل ایده‌اش را با چنین مثالی توضیح می‌دهد: از نظر لیبرال‌ها آزادی بیان یکی از اقسام ضروری آزادی است و معتقدند که باید فرد را در بیان عقاید و نظراتش آزاد گذاشت. فرض کنیم فردی در یک سخنرانی به‌طرز آشکار و واضحی به مخالفانش حمله کرده و سلائق و برنامه‌های آنها را به باد دشنام و ناسزا می‌گیرد. به‌طوری که افکار عمومی چنین عباراتی را توهین به شخصیت مخالفین تلقی کرده و آنها نیز شکواییه‌ای را به دادگاه به‌منظور اعاده حیثیت خودشان ارائه می‌کنند. در حالی که از نظر سندل یک لیبرال مانند رولز نمی‌تواند معتقد به این باشد که شخصیت افراد مخالف مورد توهین و تجاوز واقع شده است چرا که صرفاً اهداف و علائق فرد مورد هتاک و توهین واقع شده است؛ آن هم اهداف و علائقی که به‌طور خودسرانه

و بی‌ضابطه انتخاب شده و فاقد ارزش و اعتبار اخلاقی هستند (Ibid, xiv).

انفکاک کامل و دائمی فرد از اهداف و علائقش در عمل باعث می‌شود که ما توهین و تجاوز را به خود فرد وارد ندانیم و شخصیت فرد مصون از تمام این موارد است و فرد عملاً نتواند به‌طور موثری از شخصیت خودش دفاع کند.^۱ سندل فرد لیبرالی را تحت عنوان «فرد نامقید»^۲ نام می‌برد که عاری از هرگونه غایت و میلی مدنظر است. از نظر لیبرال‌ها فرد به مثابه «سوژه از قبل تفرد یافته»^۳ شکل گرفته است و همواره فاصله‌ای معین و ثابت را با اهداف و غایاتش حفظ می‌کند. نتیجه مستقیم چنین فاصله‌ای قرار دادن فرد فراتر از حیطة تجربه و نفوذناپذیر ساختن شخصیت وی می‌باشد به‌طوری‌که دلبستگی‌ها و تعلقات هر چقدر هم به‌صورت قوی و ریشه‌داری در اعمال و رفتار فرد جلوه داشته باشد نمی‌تواند معرف شخصیت و هویت وی باشد لذا قبول و طرد مجموعه‌ای از خیرها و اهداف علی‌السویه و فاقد ارزش اخلاقی خواهد بود.

این امر از نظر سندل باعث می‌شود که سوژه انسانی خلع ید شود، تعریف فرد در وضعیتی خلاء گونه باعث فقدان و نادیده گرفتن پیوندهای مؤثر و محکم بین افراد در اندیشه لیبرال شده است به گونه‌ای که سندل فرد مدنظر لیبرالی را فاقد کاراکترهای ضروری برای فرد بودن و ناتوان از خودشناسی مؤثر و واقعی می‌داند. همین امر به نوبه خود باعث ضعف فرد در تدوین و تدارک معیارهایی جهت ارزیابی امیال می‌شود.

مشابه چنین انتقادی را تیلور به بیان دیگری مطرح می‌کند. وی معتقد است که اعتقاد به ارزش و اهمیت ذاتی آزادی انتخاب -فارغ از اینکه چه چیزی انتخاب شود- بدین معناست که ما هر چه بیشتر بر اساس قدرت انتخاب مان عمل کنیم آزادتر هستیم و لذا زندگی ما ارزشمندتر می‌شود در حالی‌که این تفسیر از آزادی غلط است. به‌عنوان مثال از لوازم این نگرش این است که فردی که بیست مرتبه دست به انتخاب در ازدواج می‌زند دارای زندگی ارزشمندتری از فردی است که به هیچ عنوان حاضر نیست اولین انتخاب خود را در مورد سوال قرار دهد (Taylor, ۱۹۹۲:۱۲۰).

مشکل اینجاست که لیبرالیسم در تعریف انسان چیزی به نام خیرهای اخلاقی را در نظر

۱- نمونه بارز چنین تعارضاتی را می‌توان در مورد نزاع‌های مذهبی و دینی دید. مطابق نگرش لیبرالی فوق نباید آزادی بیان و عقیده را منطبق بر نگرش‌های مذهبی محدود و مقید کرد.

۲- Unencumbered Self

۳- Antecedently Individuated Subject

نمی‌گیرد و صرفاً سرشت انسان را منحصرأ بر مبنای حقوق و انتخاب فرد تعریف می‌کند. خیرهای اخلاقی به‌خاطر اینکه قابل تعریف و استدلال نیستند طرد شده و در مقابل حقوق فردی به‌عنوان واقعیتی عینی و مستحکم مورد تأیید قرار می‌گیرند. بر این اساس لیبرالیسم نمی‌تواند الگویی اخلاقی جهت تدوین و تنظیم کنش‌های فرد ارائه کند.

سندل حرف نهایی خود را در این‌باره که منشا پاره‌ای ناسازگاری و عدم انسجام چیست بدین‌صورت ذکر می‌کند که: «تنها در جهانی فاقد غایت، آن‌گونه که علم و فلسفه قرن هفدهم آنرا تایید کردند می‌توان سوژه‌ای را مقدم و مستقل از اهداف و غایاتش تصور کرد. تنها در جهانی که براساس نظم هدفمند اداره نمی‌شود تدارک اصول عدالت به تلاش انسان و مفهوم خیر هم به انتخاب انسان مرتبط می‌گردد و اینجاست که عمق تضاد بین لیبرالیسم وظیفه‌گرا و نگرش غایت محور به جهان آشکار می‌گردد» (Sandel, ۱۹۸۲: ۱۷۵).

وی اضافه می‌کند در جایی که دیگر طبیعت و کیهان نظم معناداری را که برای انسان قابل فهم و اتکاء باشد به وی عرضه نمی‌کنند؛ رسالت تعیین معنا به اراده انسان واگذار می‌گردد و از این روست که اراده انسان از لحاظ هستی‌شناختی ارزش و اعتبار فوق‌العاده‌ای می‌یابد و همه چیز نظیر جامعه، آداب، رسوم و تاریخ آن در مقابل اراده بی‌ارزش تلقی می‌شوند و قرارداد انسان‌های دارای اراده آزاد بر همه امور سیطره می‌یابد. وی طرز تفکر رولز را نیز در چارچوب این نگرش تحلیل کرده و به نقل از وی می‌نویسد: افراد در موقعیت نخستین بر سر این موضوع که حقایق اخلاقی کدام‌ها هستند توافق نمی‌دارند؛ ... اما این طور نیست که چون آنها در موضع بی‌طرفانه‌ای باشند دیدگاهی روشن و خالی از انحراف از نظم اخلاقی مستقل و متقدم خواهند داشت. برای سازنده‌گرا یک چنان نظم وجود ندارد (Ibid, ۱۷۶) و از این‌رو حقایق جدا از روش عمل به منزله یک کل نیز در کار نیست. در جای دیگر هم از رولز چنین نقل قول می‌کند: ما خود سرچشمه دعاوی معتبر هستیم (سندل، ۱۳۷۶: ۲۸۱).

سندل تحلیل خود را در مورد لیبرالیسم وظیفه‌گرا به کانت نیز سرایت داده و چنین می‌نویسد: از نظر کانت نیز قانون اخلاقی همانا کشف عقل نظری نیست، بلکه حکم عقل عملی یعنی فرآورده اراده محض است. آنچه باعث شده است که این اراده مرجعیت را عهده‌دار شود آن است که در جهانی به قانون‌گذاری مشغول است که هنوز معانی بدان وارد نشده است. مزیت عقل عملی بر عقل نظری... در ایجاد مستقیم مفاهیم عملی بدون توسل به معرفت و شناخت است... نیازی بدان نیست که این مفاهیم در انتظار کشف و شهود بمانند تا معنی کسب کنند. علتش هم این است که اینها خود تولیدکننده واقعیتی هستند که بدان ارجاع می‌کنند

(Ibid, ۱۷۶).

وی ادامه می‌دهد که در جهان فاقد معنا و هدف، انسان به‌عنوان عامل سازنده و انتخابگر ظهور کرده است. سازنده حقوق و عدالت در موقعیت نخستین و انتخاب‌کننده خیرها در زندگی واقعی، لیبرالیسم وظیفه‌گرا به‌خاطر تاکید بر ایده خود مستقل مروج و حامی نگرش‌های آزادی‌خواه می‌باشد. فرد به‌عنوان فاعل آزاد و رها از اوامر درون و نقش‌های اجتماعی‌اش مولف و مقوم ارزش‌های اخلاقی و عدالت در جهانی است که فاقد اصول پیشین در باب اخلاق و عدالت است. ضعف بنیادین و اساسی این نگرش این است که به ضعف‌ها و محدودیت‌های نظری عملی که بر سر تعریف انسان به ویژگی مهم سازندگی و انتخابی است توجه لازم را ندارند.

اکنون لازم به‌نظر می‌رسد که نگرش سندل به فرد و نحوه تعامل فرد با جامعه مورد بررسی قرار گیرد. به‌طور فشرده می‌توان تقابل لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان را تقابل دو تفسیر از فرد دانست، تقابل فرد اتمیزه شده و «فرد مستقر»^۱ لیبرال‌ها فرد را در برابر حوزه سیاسی-اجتماعی نفوذ ناپذیر می‌دانند و فرد را مقدم و ورای سیاست می‌بینند در حالی که جماعت‌گرایان سرشت سیاسی برای انسان قائل هستند. از نظر منتقدین لیبرال ریشه جدایی و گسست فرد از دیگری در اندیشه لیبرال به مستقل و مقدم دانستن فرد از جامعه و سیاست برمی‌گردد. امری که سندل تحت عنوان سوژه غیر زمینه‌مند از آن نام می‌برد- فرد لیبرال نمی‌تواند و حتی نباید برای تعیین هویت خود اولویت را به حوزه عمومی- سیاسی واگذار کند لذا با سوژه‌ای «سیاست‌زدایی شده»^۲ مواجه هستیم.

در همین زمینه سندل نگرش لیبرالی به فرد را که طی آن فرد مستقل و مقدم بر غایات و علائقش در نظر گرفته می‌شود طرد می‌کند و در مقابل ذکر می‌کند که برخلاف نظر لیبرال‌ها نمی‌تواند خود را از بستر اجتماعی دور نگه داشته و فاصله بگیرد. نقش‌های اجتماعی فرد - حداقل برخی از آنها- نقش سازنده و فعالی در شکل‌گیری هویت وی دارند. محتوای بسیاری از غایات و امیال در بستر تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد. لذا جامعه صرفاً توصیف‌کننده این نیست که اعضای آن دارای چه امیال و اهدافی‌اند بلکه به طرز پیچیده و عمیقی چیستی و هویت ما انسان‌ها را نیز معین و مشخص می‌کند جامعه صرفاً یک نسبت و زایده‌ای بر برنامه‌ها و اهداف فرد نیست بلکه

۱- Settled Self

۲- Depoliticized Subject

سازنده هویت افراد و اهداف و امیالشان نیز هست. وی اصطلاحاً این نگرش به جامعه را نگرش سازنده^۱ می‌داند که در مقابل نگرش ابزار^۲ قرار می‌گیرد (Ibid, ۱۵۰-۱۵۲). بنابراین خود مختاری به جای آنکه در بیرون نقش‌های اجتماعی عینیت یابد در درون نقش‌های اجتماعی به منصفه ظهور می‌رسد (Ibid, ۱۵۳). علی‌رغم آنکه غایات و اهداف مورد پیگیری فرد هستند که هویت و مرزهای شخصیتی وی را ترسیم می‌کنند ولی مرزهای هویتی فرد باز است و می‌تواند با قبول اهدافی نو و حذف اهدافی دیگر، دوباره ترسیم شود. (Ibid, ۱۶۰)

این از نظر سندل بدان معنی است که علی‌رغم اینکه خود تشکیل شده از اهدافش است ولی می‌تواند مورد بازسازی قرار گیرد. همچنین سندل معتقد است این نگرش لیبرال‌ها که رابطه انسان با اهداف و علائق را صرفاً انتخابگری می‌دانند غیر واقعی و نادرست است. براساس این نظر ما تعلقات و سلائق‌مان را انتخاب نمی‌کنیم بلکه خود را درگیر آنها می‌یابیم و در فرایند خود فهمی که مبتنی بر رابطه انعکاسی^۳ با نقش‌ها و خیرهای اجتماعی است. این تعلقات و حتی اهداف متحقق می‌گردند فرایند تصمیم‌گیری و انتخاب‌های ما مبتنی بر ارزش‌ها و بینش‌هایی است که در بستر اجتماعی حضور دارند و «من» بیرونی و مستقل از اهداف و غایاتش وجود ندارد. به عبارت بهتر سندل «خود» را موجودی موقعیت‌مند^۴ در درون زمینه فرهنگی خاص می‌داند و فرایند شکل‌گیری و بازسازی هویتی فرد را فرایند تفسیری می‌داند نه انتخابی. سندل اشاره می‌کند که اگر فایده‌گرایی در جدی گرفتن تمایزها ناکام است، عدالت به منزله بی‌طرفی در جدی گرفتن جماعتی بودن ما ناکام مانده است. چون مرزهای جداکننده «خود» را پدیده‌ای متقدم می‌داند که یک بار و برای همیشه تثبیت شده و بدین منوال جماعتی بودن ما را جنبه‌ای از خیر و خیر را نیز پیشامدی صرف می‌داند که حاصل نیازها و خواست‌های هم‌مطراز و بدون تفاوت است.

ب) ارزیابی‌های سندل در حوزه کنش سیاسی - اجتماعی

سندل در مباحث عملی و انضمامی که عمدتاً در کتاب ناخرسندی‌های دموکراسی ارائه کرده است بدنبال توجیه این ایده است که سه مقوله مهم «اولویت حق بر خیر»^۵، «بی‌طرفی

۱- Constituentive Sense

۲- Instrumental Sense

۳- Reflective

۴- Situated

۵- Priority of Right over Good

دولت^۱ و «تفسیر فارغ‌بال از فرد»^۲ به‌عنوان سه مولفه محوری جمهوری روالمند در خالی شدن قانون اساسی از غایات و مملو کردن آن از حقوق مؤثر بوده است. همچنین در ادامه کتاب مباحث زیادی را به تأثیر قانون اساسی مملو از حقوق و خالی از غایات بر ایجاد و تقویت دو معضل «از دست رفتن حکومت بر خویشتن» و نیز «زوال اجتماع» اختصاص داده است.

انتقادات سندل بر لیبرالیسم ذیل جمهوریت‌گرایی بازسازی می‌شود.^۳ بدین‌صورت که معتقد است تاریخ سیاسی-اجتماعی آمریکا را می‌توان در چارچوب جمهوریت‌گرایی که مبتنی بر سیاست خیر مشترک می‌باشد تفسیر کرد که تا اواسط قرن بیستم طول کشیده است. بر همین اساس «اخلاق شهروندی»^۴ در قرن اول تاریخ آمریکای مدرن بسیار مورد توجه بوده، امری که از نظر سندل از به‌طور مستقیم بر قدرت و عظمت آمریکا تأثیرگذار بوده است. پس از جنگ جهانی دوم و با روی کار آمدن دولت‌های رفاهی و پیشرفت‌های خیره‌کننده تکنولوژیک فرهنگ مصرفی و به تبع آن اقبال به بینش منفعت‌گرایانه و لذت‌خواهانه بسط و توسعه یافته که نتیجه چنین وضعیتی تضعیف مناسبات جمهوریت‌گرایانه کلاسیک و جایگزین شدن آن با لیبرالیسم رویه‌مند بوده است. لیبرالیسم معاصر با محوریت بخشی به آرمان بی‌طرفی ارزشی حفظ و تقویت حقوق و آزادی‌های فردی را مدنظر دارد. از نظر سندل در وضعیت فعلی شاهد تخلیه و استحصال منابع اخلاقی و مدنی‌ای که شأن و منزلت شهروندی افراد را تقویت و تثبیت می‌کرد هستیم و اشاره می‌کند که هر چقدر در قرن بیستم جلوتر آمده‌ایم تمرکز رویه‌های حقوقی و مدنی بر فربه‌تر ساختن حوزه خصوصی افراد قرار گرفته و به تبع آن تنوع بخشی و توسعه

۱- Neutrality of State

۲- Unencumbered Interpretation of Self

۳- جمهوریت‌گرایی مدنظر سندل و اساساً نوجهوریت‌گرایی از دو جهت با جمهوریت‌گرایی مرسوم در تاریخ غرب تفاوت دارد. دو مشکل جمهوریت‌گرایی عبارتند از: مشکل اول این بود که معمولاً در سنت جمهوریت‌گرایی کلاسیک غرب برخی گروه‌های اجتماعی از امتیازات و مزایای ویژه‌ای برخوردار بودند و بدین‌وسیله خیرهای یک طبقه برتر خیرهای جمعی قلمداد می‌شد و زمینه رشد خیرهای سایر شهروندان از بین می‌رفت. در حالی که شهروندی را نمی‌شود به‌عنوان یک امر پیشینی برای عده‌ای خاص از قبل مسلم گرفت و عده زیادی از منزلت شهروندی محروم شوند در حالی که شهروندی به‌عنوان امری پسینی محصول کنش‌های مستمر و دنباله‌دار اجتماعی ست. به‌عبارتی سندل قرائتی دموکراتیک از جمهوریت‌گرایی ارائه می‌کند. معضل بعدی که در دوره معاصر نمود بیشتری یافته را باید معضله دیکتاتوری اکثریت دانست که تحت عنوان دموکراسی روسویی نام برده می‌شود. روسو اراده عمومی را برای همگان یکسان و غیر قابل چالش می‌دانست و نسخه‌ای واحد و فوق پرسش و انتقاد را برای تمام مردم الزامی و در واقع اجباری می‌کرد. تقدس بخشی اراده عمومی یا خیر جمعی مورد تأیید سندل نمی‌باشد و راه را برای تأمل و ارزیابی‌های انتقادی خیرهای جا افتاده اجتماعی باز می‌گذارد (Sandel, ۱۹۹۶: ۳۱۸-۲۰).

۴- Citizen Ethic

آزادی‌های گوناگون فردی مورد تأکید بوده است.^۱ سندل معتقد است که قانون اساسی آمریکا - به‌عنوان رفیع‌ترین سند تدوین و تنظیم تمام مناسبات جامعه - مظهر اولویت دادن به حق بر سعادت است و «آن گونه از لیبرالیسم که حق را پیش از سعادت (خیر) قرار می‌دهد به واضح‌ترین شکل ممکن در قانون اساسی [ایالات متحده] ظهور و بروز یافته است.» (Ibid, ۲۶). از نظر یک دولت لیبرال، بهترین موضع در قبال انواع پیوندهای اجتماعی مخصوصاً نهاد خانواده، بی‌طرفی است. به این معنا که دولت موظف است به‌منظور حفظ و تحقق آزادی‌های فردی مقدمات و لوازم مقتضی هر انتخاب فردی را به‌طور یکسان (یا عادلانه) فراهم سازد و لذا از جهت قانونی تمام صورت‌های خانواده مورد تأیید یکسان دولت قرار می‌گیرد. گرچه لازم بذکر است در مواردی دولت آمریکا، اختیاراتی را به ایالت‌ها واگذار و در قبال نحوه تصمیم‌گیری ایالت‌ها موضع غیرمداخله‌گرایانه‌ای را اتخاذ می‌کند. که باز در اصل موضوع تغییری حاصل نمی‌شود.

سندل مشکل این امر را بدین صورت تشریح می‌کند (Ibid, ۹۴-۱۰۵): در تلقی سنتی از خانواده، زن و مرد دارای تعهدات گسترده‌ای بودند (به‌عنوان مثال یکی از تعهدات مادری بود که به خانه‌داری می‌گرایید) انجام این تعهدات - مخصوصاً تعهدات مادری - نیازمند حمایت‌های اقتصادی و هویتی است به‌طوری‌که در صورت فقدان این پشتیبانی‌ها رغبت و گرایش به سمت این نوع خانواده کاهش می‌یابد.

سندل اشاره می‌کند که امروزه به‌طور گسترده‌ای گرایش به سوی ازدواج‌های غیررسمی زیاد شده است که متأثر از فردگرایی اتمیستی است. بدین معنا که تحقق هر چه بیشتر رضایت فردی از جهاتی مستعد تقلیل تعهدات فردی است. به‌طوری‌که با تغییر موضوع و مصداق مورد علاقه یکی از طرفین، معمولاً پیوند و ارتباط موجود دچار دستخوش و تغییر می‌شود لذا داستان مادری و یا خانه‌داری زنان و یا کارکرد مدیریتی شوهر وضعیت کاملاً جدیدی می‌یابد؛ بدین‌صورت که طرفین با توجه به فرهنگ فردگرا، در می‌یابند می‌توانند در عین تحقق رضایت و اهداف فردی از حیث وظایف سنتی مادری و یا پدری فارغ‌البال‌تر عمل کنند. در این بین قانونی شدن سقط جنین هم کمک مهمی به فراگیر شدن این الگوی خانوادگی نموده است چرا که مقتضای آزادی فردی زنان این است که بین آزادی روابط خصوصی طرفین و تعهدات دیر پا

۱- در همین زمینه سندل در کتاب ناخرسندی‌های دموکراسی بحث مبسوط و مفصلی درباره تغییر مناسبات خانودگی و اجتماعی ارائه کرده است. روند رو به کاهش محدودیت‌های روابط آزاد جنسی و همزمان توسعه سبک‌های مختلف تشکیل خانواده به رویه حاکم بر قوانین مدنی تبدیل شده است.

و طولانی ناشی از بارداری و به تبع آن مادری، تفکیک صورت گیرد. یکی از جاذبه‌های فوق‌العاده موثر بر اقبال عمومی به این مدل زندگی تعهدات اندک اقتصادی است. واضح است که زوال نقش مادری، خانه‌داری، تعهدات مرد در قبال نفقه و مسوولیت سایر اعضا امکان‌پذیر است. پس‌انداز بیشتری برای پیگیری مدل‌های متنوع زندگی فردی یا مشترک به وجود می‌آید. ولی در مقابل اگر کسی به هر دلیلی معتقد باشد که از حقوق فرزندان که باید مدنظر قرار گیرد برخوردار طولانی مدت آنها از توجه و محبت مادر و یا پدر در خانه می‌باشد؛ در حقیقت به یک انتخاب هزینه بر متوسل شده است. از نظر سندل ابعاد جدی و عمیق معضل در نحوه موضع‌گیری دولت می‌باشد که از دو حالت خارج نیست:

در حالت اول، دولت به‌طور متعارف متوسل به ایده بی‌طرفی در قبال انواع انتخاب‌های فردی می‌شود و مساله را به حال خودش رها می‌کند. چنین امری از نظر سندل در حقیقت غیر از تسهیل روند زوال مدل زندگی سنتی و تقویت حالت رایج امروزی چیز دیگری نیست. و از نظر سندل این بی‌طرفی در این حالت اصطلاح بی‌مسمایی است چرا که فلسفه بی‌طرفی در حقیقت به معنی یکسان بودن زمینه و امکانات انواع گوناگون انتخاب‌های فردی است ولی در چنین حالتی ما شاهد وضعیت متفاوت این دو انتخاب عمده هستیم.

در مقابل در حالت دوم اگر در مقابل عده‌ای به این امر متوسل شوند که دولت به‌منظور یکسان نمودن زمینه هر دو انتخاب بر اساس ملاحظات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خدمات و تسهیلاتی را برای کسانی که تمایل به تشکیل نهاد سنتی خانواده دارند، در نظر بگیرد؛ واضح است که دولت برای تدارک و تامین این امکانات باید متوسل به درآمدهای عمومی نظیر درآمدهای مالیاتی شود؛ ولی حمایت اقتصادی دولت باعث اعتراض کسانی می‌شود که به‌منظور افزایش درآمد و یا جلوگیری از تقلیل سرمایه‌شان به الگوی دوم روی آورده‌اند.

بدین علت که دولت درآمدهای عمومی نظیر مالیات را در جهت تقویت انتخاب یا الگویی هزینه کرده است که مورد پسند عده زیادی نیست و این خلاف منطق دموکراتیک حاکمیت برای جلب رضایت جمعی است. دولت با این اقدام نیز در حقیقت صرفاً به تقویت حالت اول پرداخته بلکه عملاً در جهت تضعیف و تحدید حالت دوم نیز اقدام کرده است.

از نظر سندل، کارکرد دولت در مناسبات فردگرایانه اتمیستی تقلیل تعهداتش خواهد بود و ایده دولت بی‌طرف در عمل به نفع کسانی است که پس از ازدواج با سبک کردن تعهدات همسری، شوهری و یا مادری، پدری به‌دنبال کار اقتصادی و رشد فردی‌اند و کسانی که به هر علت متمایل به انجام علاقمندانه نقش‌های فوق می‌باشند. در این میان دچار محدودیت و تنگنا

می‌شوند. آن چیزی که به زعم یک طرف ماجرا تحقق اصول بی‌طرفی است از نظر طرف دیگر جانبداری و نقض بی‌طرفی و اذا نادیده گرفتن حقوق فردی و انسانی است.

از نظر سندل بی‌طرفی دولت در قبال خیرهای مشترک و محصور ماندن شهروندان در محدوده خیرهای فردی و خصوصی در نهایت نه تنها باعث قدرتمند شدن افراد نمی‌گردد بلکه جدایی و تنهایی افراد منجر به زوال قدرت شهروندان در برابر دولت می‌شود. تضعیف اراده‌های مشترک و تجزیه آن به اراده‌های جدا جدا به معنای مشکل‌تر شدن نظارت بر نهادها، روندها و تصمیم‌گیری‌های عمومی می‌باشد (Ibid, ۳۲۲-۲۳).

وی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که لیبرالیسم روالمند به صورت مانعی بر سر راه طرح و تقویت خیرهای متعالی فردی- اجتماعی عمل می‌کند. چرا که رویکرد بی‌طرفانه لیبرالیسم اجازه ورود به مباحث محتوایی درباره کیفیت و ارزش خیرها را به ما نمی‌دهد و تمام خیرها را صرفاً برآمده از ترجیحات و منافع و خوشایندهای بلاضابطه فردی می‌داند. سندل صراحتاً در مقدمه کتاب معروف لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت اشاره می‌کند که «نمی‌توان در مورد حقوق، عدالت و بهترین قواعد حاکم بر مناسبات عمومی بدون پرسش از ماهیت بهترین سبک تحقق یک زندگی مطلوب جواب مناسب و شایسته‌ای ارائه کرد» (Ibid, xi). در حالی که «جمهوری»، نیازمند فضیلت و فضایی در شهروندان یک جامعه می‌باشد (Ibid, ۳۱۸) به تعبیر دیگر شهروند یک جمهوری بودن، نیازمند یک سلسله از شرایط و خصوصیات است. و از جمله این خصوصیات به «نگرانی برای کل جامعه و خیر عمومی» اشاره می‌کند (Ibid, ۱۱۷).

اولویت یافتن یک عمل یا یک انتخاب را بر سایر اعمال و کنش‌ها نه بر اساس حق انتخاب و آزادی فردی بلکه به خاطر نقش و تأثیری ست که بر ارتقاء و تقویت خیرها و فضیلت‌های اخلاقی نظیر صمیمیت، صداقت و خودشکوفایی می‌گذارد. از نظر وی بینش بی‌طرفانه لیبرالی به فرد نمی‌تواند مسوولیت‌پذیری سیاسی و ورود به عرصه‌هایی که نیازمند قربانی کردن منافع و ترجیحات صرفاً فردی است را توجیه کند و گرایش بدین امر دارد که دموکراسی را نه مشارکتی جمعی برای تحقق خیرهای مشترک بلکه معادل رقابت بر سر کسب شهرت و موقعیت‌های سیاسی در نظر بگیرد.

وی مانند مکینتایر «زندگی خوب و مطلوب انسانی را زندگی‌ای می‌داند که مصروف پیگیری‌های دسته جمعی به‌منظور تحقق خیرهای مشترک شود» (Sandel, ۱۹۹۶:۲۲۱)؛ که این امر مستلزم این است که برخلاف لیبرال‌ها تلقی مثبت از آزادی را به‌منظور وارد کردن تعاملات اجتماعی و سیاسی برای تعیین محتوای حقوق و آزادی‌های فردی مورد توجه قرار داده و از تمرکز بر آزادی منفی اجتناب شود. چرا که ملاحظات و شرائط اجتماعی به‌عنوان معیار و ممیزی ترجیحات و امیال افراد

عمل می‌کند؛ واقعیتی که تلقی منفی از آزادی نمی‌تواند آن را به‌خوبی نشان دهد (Sandel, ۱۹۹۶: ۲۵-۲۶).

به‌عنوان مثال سندل ریشه ارزش و اصالت آزادی بیان را در تحقق منافع و خواسته‌های فردی نمی‌داند بلکه از این جهت که آزادی بیان به تحقق خود فرمانی در عرصه عمومی کمک فراوانی می‌کند دارای ارزش و احترام می‌باشد و مطابق همین ملاک می‌توانیم استفاده مناسب و نامطلوب از آزادی بیان را تمیز داد. وی در این زمینه انتشار تصاویر و مطالب مستهجن را ذیل عنوان آزادی بیان و اعتقادات قابل توجیه نمی‌داند. این بدان معناست که به جای سیاست بی‌طرفانه لیبرال می‌بایست از سیاست تعیین بخش دفاع کرد تا بستر مناسبی برای رشد خیرهای اخلاقی مخصوصاً خیرهای مربوط به سرنوشت مشترک فراهم گردد (Ibid, ۵-۶).

در پایان باید اشاره کرد که سندل معتقد است بین تضعیف و زوال خصایل و فضایل جمهوری در میان شهروندان و فقدان توان حکومت بر خویشتن رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؛ چرا که آزادی به عنوان توان حکومت بر خود نیازمند وجود فضایی در شهروندان است (Ibid, ۱۳۲). از میان رفتن و یا تضعیف این فضایل، می‌تواند به از میان رفتن آزادی شهروندان منجر گردد که به تعبیر دیگر آنان توان حکومت بر خویشتن را در اثر از دست دادن فضایل و ویژگی‌های مورد نیاز آن، از دست خواهند داد. (Ibid, ۳۲۳) به این ترتیب از میان رفتن فضایل جمهوری به‌عنوان حاصل شاخصه‌های اصلی جمهوری رویه‌مند، منجر به فقدان توان حکومت بر خویشتن خواهد گردید. خطر مستقیم این امر تضعیف و حتی بر هم خوردن قواعد بازی جمعی مخصوصاً رویه‌های دموکراتیک می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر ذیل مناظره لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان، چکیده‌ای از مهم‌ترین ایده‌های سندل در حوزه نقد نظری و عملی ارائه گردید. با مطالعه آراء انتقادی هر کدام از فیلسوفان مطرح جماعت‌گرا می‌توان درک روشنی از موضوعات و مسائل مورد بحث به‌دست آورد. گرچه محور انتقادات وارد شده بر لیبرالیسم معاصر تلقی غیر زمینه‌مند از انسان می‌باشد. در همین زمینه سندل تأکید می‌کند که تئوری عدالت رولز به‌عنوان برجسته‌ترین نمونه لیبرالیسم معاصر بر پیش‌فرض نادرستی در مورد فرد انسان قرار گرفته است. مطابق چنین پیش‌فرضی ما

انسان‌ها می‌توانیم خودمان را از زمینه اجتماعی و مخصوصاً از هر نوع برداشت از «زندگی خیر و سعادت‌مند» منتزع و مستقل در نظر بگیریم و کماکان شأنیت انسانی خود را از دست نداده و افراد می‌توانند رها و آزاد از پیوندها و مناسبات اجتماعی انتخاب‌ها و اهداف مورد نظرشان را پیگیری کنند. در حالی که مطابق نگرش سندل تعامل‌ها و نقش‌های اجتماعی نه تنها امری تفننی و تزیینی بلکه سازنده و مقوم هویت فردی انسان‌ها می‌باشند.

به نظر سندل معضلاتی نظیر تضعیف پیوندهای اجتماعی هویت‌ساز، تشدید تعارض و رقابت در حوزه مسائل عمومی و تمرکز یک‌جانبه بر حقوق فردی در قالب ترویج لذت‌گرایی و بسط فزاینده حریم خصوصی در جوامع لیبرال ریشه در فلسفه لیبرالی دارد. جمهوریت‌گرایی روالمند که بر سه محور مهم اولویت حق بر خیر، دولت بی‌طرف و انسان رها و آزاد از بستر جامعه و تاریخ قرار گرفته تحقق پراتیک مباحث نظری رایج و مرسوم لیبرالیسم معاصر می‌باشد. وی در مقابل از سنت جمهوریت‌گرایی آمریکایی دفاع می‌کند که به خیرهای مشترک و دفاع از ایده فضائل و زندگی برتر معتقد بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۸۴). *شهروندی و سیاست نو فضیلت‌گرا*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- سندل، مایکل (۱۳۷۶). *لیبرالیسم و منتقدانش*، ترجمه احمدتدین. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عزیزی، سیدمجتبی (۱۳۸۵). *ارزیابی آراء مایکل سندل در مورد دموکراسی لیبرال*، پایان‌نامه: دانشگاه امام صادق (ع)، تابستان ۱۳۸۵.
- گری، جان (۱۳۸۴). *لیبرالیسم*، ترجمه سیدعلیرضا حسینی بهشتی. تهران: نشر بقیعه.

ب) منابع انگلیسی

- Guttmann, A. (۲۰۰۳). "Communitarian Critics of Liberalism", In Derek, M. and Pike, J. (eds.), **Contemporary Political Philosophy**. Rutledge.
- Kekes, J. (۱۹۹۱). **Against Liberalism**. New York: Cornell University Press.
- Kymlicka, W. (۱۹۹۱). **Contemporary Political Philosophy**. Oxford: Oxford University Press.

بازسازی مناظره لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان بر مبنای انتقادات سندل

Mulhall, S. and Swift, A. (۱۹۹۲). **Liberals and Communitarians**. Oxford: Blackwell Publication.

Rawls, J. (۱۹۹۹). **A Theory of Justice**. (Revised Edition). Mass., Cambridge: Harvard University Press.

————— (۱۹۹۳). **Political Liberalism**. Mass., Cambridge: Harvard University Press.

Sandel, M. (۱۹۸۲). **Liberalism and Limits of Justice**. Mass., Cambridge: Harvard University Press.

————— (۱۹۹۶). **Democracy's Discontent, America in Search of a Public Philosophy**. Mass., Cambridge: Harvard University Press.

Taylor, C. (۱۹۹۲). **The Ethics of Authenticity**. Mass., Cambridge: Harvard University Press.

————— (۱۹۹۵). **Philosophical Argument**. Mass., Cambridge: Harvard University Press.